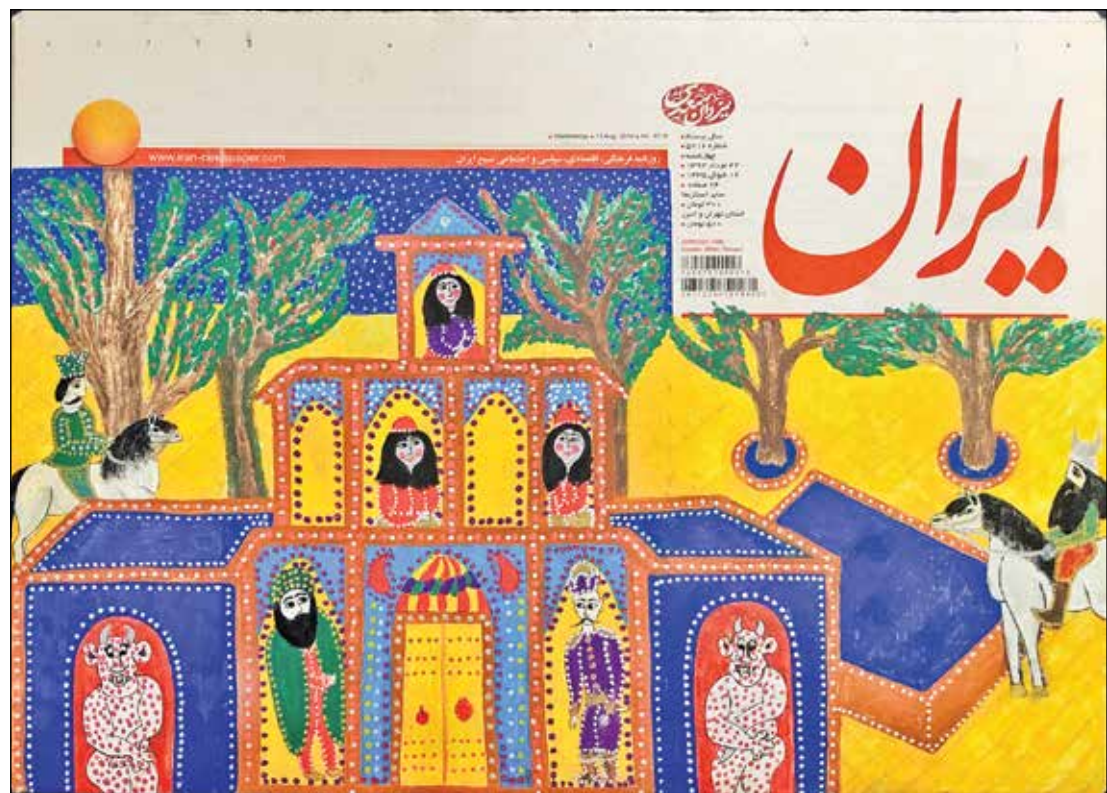




گفت و گو با یزدان سعدی درباره دنیای نقاشی هایش

نقاشی کشیدن به زبان فارسی

یزدان سعدی متولد ۱۳۵۳ در شهر رشت است. رشته دانشگاهی اش طراحی صنعتی و گرافیک است، اما تأکید می کند هیچ رشته ای را تمام نکرده و خط مشی زندگی اش این بوده که هر رشته ای را به قدر نیاز بخواند و بداند. با سعدی درباره هویت در نقاشی و مؤلفه های «هنرمند امروز ایران» صحبت کرده ایم.



تصویر کردن پاتوق های فکری دهه ۸۰

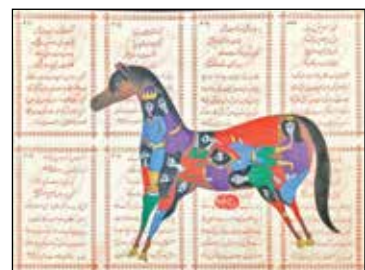
در دهه ۸۰ اکثراً آرتیست ها بودند که کافه می زدند. هدفشان هم این بود که پاتوق هایی برای روشنفکران درست کنند، جایی که هنرمندان دور هم جمع شوند و راحت تر همدیگر را پیدا کنند. در این زمان فقط هنرمندان تئاتر و ادبیات بیشتر از سایرین به کافه می آمدند و کافه بیشتر محل گپ بود تا کار تجسمی. من تصمیم گرفتم حدود ۳۵ کافه ای را که پاتوق های روشنفکری ما به حساب می آمدند به تصویر در آورم. قصدم این بود که این اتفاق اجتماعی را که در فرهنگ ما رخ داده بود، ثبت و ضبط کنم. کافه ها باعث ایجاد یک موج مثبت روشنفکری شده بودند. کافه دارها بیشتر به دنبال این بودند که جایی برای همفکری و رشد ایجاد کنند.

جهانی شدن به معنای دست کشیدن از هویت خود نیست!

یک دوره ای، نقاشی کردن خلاصه می شد در اینکه صبح بیدار شوی، روپوشی به تن کنی و نقش زیبایی بر بوم بزنی، ولی نقاشی دو دهه گذشته نقاشی دغدغه مندی است. اتفاقاً این موضوع شامل حال یک جریان هم نمی شود و چند جریان روشنفکری در نقاشی معاصر وجود دارد. عمدتاً در این دو دهه، انسان معاصر، دغدغه هنرمند معاصر شد. این معاصر بودن در هنر اتفاق مهمی است. هرچند که ما به لحاظ صنعتی به پای غربی ها نرسیده ایم، ولی به لحاظ اندیشه حرفی برای گفتن داریم. چرا که یاد گرفته ایم، نباید به زبان آنها صحبت کنیم. زمانی که هنر انتزاعی بود ما به زبان آنها حرف می زدیم. ولی مگر می شود من هنرمند، به زبان فارسی صحبت کنم ولی به فارسی نقاشی نکشم؟ در این رابطه همیشه برای هنرجوهایم مثالی می زنم.



جهانی شدن به این معنی است که من هم به عنوان یک ایرانی، بتوانم در دنیا خودم را نشان بدهم. همان قدر که من از هنر آنها سهم دارم، آنها هم باید از هنر من سهم داشته باشند. مگر می شود من در کشوری باشم که زبان و فرهنگ خود را دارد، ولی این هویت به آثار من منتقل نشود؟



گذشته ایران روی صفحه یک روزنامه ها

آثار من پاسخی به این پرسش اند که اگر جریان نگارگری ایران تا به امروز ادامه پیدا کرده بود، چه صورتی به خود می گرفت؟ از سوی دیگر می خواهم از این طریق پیوندی میان گذشته و امروز ایران برقرار کنم. برای مثال در کار من بخش اعظمی از اخبار ناگوار روزنامه ها در زیر نگارگری ها قرار گرفته و از دید خارج شده اند. در اینجا هدفم این بوده که توجه مخاطب را از این اخبار منحرف کرده و به او گوشزد کنم که به قول کیارستمی زندگی باید کرد. سعی داشته ام این را بگویم که در شرایط فعلی جهان، که حجم اخبار ناراحت کننده زیاد است، خودمان می توانیم زیبایی بیافرینیم و دل خوش باشیم به این که زندگی ادامه دارد و جهان حتی در همین شرایط هم پر از زیبایی است. نقاشی و به طور کلی هنر، لزوماً نباید رسانه باشد ولی به عقیده من پتانسیل رسانه بودن دارد. حتی وقتی به قدیمی ترین آثار نقاشی، برای نمونه به مونا لیزا یا داوینچی نگاه می کنید می بینید که

این اثر اطلاعاتی را در این باره منتقل می کند که مدل موی مونا لیزا چه بوده است، چگونه آرایشی داشته و خیلی چیزهای دیگر... قطعاً یکی از ابعاد هنر در همه مدیوم ها، از مجسمه سازی گرفته تا فیلم، رسانه بودن آن است. اتفاقاً من در جاهایی که روزنامه به کار برده ام، این جنبه از هنر را بولد کرده ام. یعنی با کشیدن زیبایی ها روی اخبار ناراحت کننده روزنامه و کاور کردن آنها، یک پیام جدید و یک رسانه جدید خلق کرده ام. در یکی از آثارم عروسی رستم را کشیده ام. رستم من نماد یک مرد امروزی است. حتی در یکی از کارهایم رستم ورشکسته شده است. یعنی گرفتار مسائلی شده که انسان امروز با آن دست به گریبان است. اگر رستم در شعر فردوسی به فراخور روحیه پهلوان پروری و اسطوره سازی آن زمان تصویر شده، در اثر من شکوه و قهرمانی خود را، در مواجهه با جهان امروز از دست داده است.

